

متن پیاده سازی شده جلسه دوازدهم خارج فقه القضا 8 مهر 1399

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از آقایان گفته اند که محقق رشتی در بحث چند روز قبل وقتی اصل لزوم قضا را عقلی دانست، در ادامه گفت چه کسی می تواند قضاوت کند؟ گفت این را عقل دیگر درک نمی کند و ممکن است بر عهده ی شارع بگذارد و لذا باید ببینیم شارع اجازه می دهد مقلد قضاوت کند یا نه. بعد خود آقای رشتی اشکالی مطرح کرد و گفت اگر کسی بگوید عقل چون حاکم خودش است موضوعش را هم خودش تعیین می کند و معنا ندارد که بگوید عقل درک ندارد. ایشان پاسخ داد که در این جا اصل موضوع که باید کسی حکم کند که مفسده ندارد قضاوتش درست است اما جزئیات می شود مصداق و مصداق را عقل قضاوت نمی کند، عقل می گوید نباید سم بخوری اما این که آیا این ظرف سم است یا شربت است می گوید من نمی دانم و به من ارتباط ندارد. در این جا هم عقل می گوید قضاوت باید صورت بگیرد توسط کسی که قضاوتش فساد نیاورد اما این که مجتهد باشد یا مقلد را نمی گوید. ما اشکال گرفتیم و گفتیم قیاس ما نحن فیه با حکم عقل به مورد جزئی سم قیاس درستی نیست، در واقع این که چه کسی می تواند قضاوت کند ادامه ی درک عقل است و لذا اگر به عقل بگوییم مقلدی هست اینطور اینطور قبول می کنی؟ باید موضوعش را مشخص کند و این غیر از سم در یک لیوان است که مربوط به خارج است و ربطی به موضوع ندارد در آن جا عقلا لایکون مدرکا و لا قاضیا بله در جزئیات بله، هزار مرتبه هم پرسیم این ماده چیست می گوید من نمی دانم، به من بگو چیست تا من بگویم باید پرهیز کنی یا نه ولی در این جا جزو موضوع است و عقل می تواند قضاوت کند. حالا دوستان اشکال کردند که نخیر، عقل نمی تواند احراز کند، حق با آقای رشتی است چون نهایت عقل بتواند مقتضی را درک کند، آیا می تواند موانع را هم درک کند؟ یعنی وقتی ما توضیح دهیم که یک مقلد خوب عادل آشنا، می گوید خوب است اما چه بسا موانع را متوجه نشود، عقل همیشه مقتضی را درک می کند اما موانع را درک نمی کند (همان حرف مرحوم اصفهانی). این اشکال را ما بارها پاسخ داده ایم و در کتاب فقه و عقل هم آورده ایم و بارها گفته ایم که عقل اینطور نیست که فقط مقتضی را درک کند ولی موانع را درک نکند، وقتی خودش دارد قضاوت می کند، دست خودش است، چطور شما می گوید عقل این قدر می فهمد کسی که قضاوتش مفسده ندارد، این را درک می کند یا نه؟ آقای رشتی همین جا جلو عقل را میگیرد و می گوید دیگر جلوتر نرو، چرا جلوتر نرود؟ می گوید من می گویم کسی که قضاوتش مفسده نیاورد به عبارت دیگر فصل خصومت کند عادلانه هم قضاوت کند، عقل این ها را درک می کند، مکررا این حرف را اشعری وار ننیم که ملاکات احکام دست خداست، اگر ما نمی فهمیم پس چرا خودتان بارها فتوا داده اید؟ ببینید فقه و عقل را. خود آقای اصفهانی در مواردی تنها دلیلش عقل است. برخی اوقات یکی از ادله ی چهارگانه. یعنی اگر سه تایی دیگر برود این هست. اگر بگویید برخی از اوقات می فهمد و برخی از اوقات نمی فهمد، سؤال می پرسیم که کجا می فهمد و کجا نمی فهمد؟ فضلا این حرف هایی که بزرگان گفته اند، بزرگ هم هستند اما بدون تعارف کار ویژه بر روی این مسأله نکرده بودند. مگر خود آقای خوئی در همین بحث قضاوت به عقل استناد نکرد؟ ایشان هم از کسانی است که می گوید قاعده ی ملازمه کبرایی است که صغری ندارد. بله اگر شارع در جایی با دلیلی محکم مخالفت کند به طوری که ما متوجه شویم که مدرک عقلی ما معلق است نه منجز، آن حرفی دیگر است. ولی عقل را بیاوریم، موضوع هم برایش درست کنیم بعد تا حدی بیاوریم جلو بعد بگوییم دیگر درک نمی کنی. بله روی مصداق درک نمی کند اتفاقی است و هیچ کس تا به حال نگفته است که عقل مصداق را معین می کند. بله اگر به دلیل محکمی ثابت شود که شارع فرموده مثلا سادات قضاوت کنند، این

دیگر مربوط به عقل نیست و عقل این را درک نمی‌کند؛ در این جا عقل می‌گوید من ادراکم این است اما چون شارع واجب الاطاعه ای آن را گفته است آن را اضافه کن یعنی در واقع آن هم جزو درک عقل است؛ عقل می‌گوید با توجه به حرف شارع حکم این است.

سه تا دلیل از طرف قائلان به اعتبار اجتهاد در قاضی خواندیم. یک مقبوله ی ابن حنظله، دو معتبره ی ابوخیجه، سه معتبره ی ابوخیجه و اما چهار

دلیل چهارم: معتبره ی سلیمان بن خالد از امام صادق ع است (وسائل جلد 27، ابواب صفات قاضی، باب 3 صفحه 17) اتقوا الحکومة از حکومت پرهیز کنید. این حکومت یا منظور قضاوت است یا منظور امام قضاوت هم است (این حکومت را زمامداری در مقابل قضاوت نگیرید) فان الحکومة انما هی للامام العالم بالقضا العادل فی المسلمین لنبی او وصی نبی حکومت و قضاوت برای امام است امامی که عالم به فنون قضا باشد عادل باشد در جامعه ی اسلامی. امام فرمودند للامام بعد در ادامه اش می‌فرمایند لنبی او وصی نبی در واقع این لنبی او وصی نبی می‌شود امام عالم به قضا و عادل در مسلمین. این روایت سندش معتبر است البته روایت را شیخ طوسی دارد، جناب کلینی دارد، شیخ صدوق هم دارد. ما قبلاً بحث کردیم. روایت از جهت شیخ طوسی و کلینی سندش ضعیف است، از جهت جناب صدوق سندش معتبر است. یک طرف هم که معتبر باشد کافی است. دلالت این حدیث بر این که مقلد نمی‌تواند قضاوت کند نیازمند توضیح نیست مخصوصاً انما هم که برای حصر است حتی اگر انما هم نداشت یا دلالت انما بر حصر را هم نپذیریم در این جا سیاق هم داریم که می‌گوید اتقوا پرهیز کنید امام می‌خواهند بفرمایند چه کسی نرود و چه کسی برود و در این که چه کسانی بروند مقلد داخل نیست.

دلیل پنجم: روایت اسحاق بن یعقوب. همان حدیث معروف حوادث واقعه. اصل این حدیث سؤالی است که اسحاق بن یعقوب توسط سفیر امام یعنی محمد بن عثمان عمری از امام کرده و امام هم نامه اش را پاسخ داده اند. راجع به این روایت در گذشته ما خیلی بحث کردیم ولی در نهایت به اعتبار سندش نرسیدیم ولی خیلی معروف است. آن قسمتی که ما می‌خواهیم این است که حضرت می‌فرمایند: «و اما الحوادث الواقعة در این جا بحث است که حوادث واقعه یعنی آقای اسحاق هر حادثه ای که در زمان غیبت من پیش می‌آید یا آن‌هایی که تو سؤال کردی چون در نامه از یک حوادثی سؤال پرسیده است، اما حوادث واقعه ای که تو از آن‌ها سؤال پرسیدی یا حوادث واقعه ای که تو سؤال کردی و در بستر زمان پیش می‌آید، برخی گفته اند منظور همان حوادث واقعه ای است که تو سؤال کردی و دیگر نمی‌توان از این روایت برای حوادث آینده، برای بحث تقلید، برخی برای ولایت فقیه هم از این روایت استفاده کرده اند، استفاده کرد ولی ما بحث کردیم و یادم هست که پذیرفتیم الحوادث عموم و شمول دارد فارجمعوا فیها الی رواة حدیثنا در این گونه مسائل بروید سراغ راویان حدیث، مسلم منظور حضرت راویان لایق پاسخگویی و حل مشکل است نه یک راوی که درست معنای حدیث را هم نمی‌فهمد فانه حجتی علیکم این‌ها بر شما حجت هستند در عصر غیبت و انا حجت الله علیهم، علیهم در برخی نسخه‌ها هست و در برخی دیگر نیست. در استدلال به این حدیث که مقلد را نمی‌گیرد می‌گویند آیا به مقلد می‌توان گفت روایت حدیثنا؟ یا مقلد مقلد است، او روایت فتاوا است، مجتهد است که راوی احادیث است در عصر غیبت که سخت شده است، روایات متعارض است، باید تعارض را حل کند، بفهمد، امام هم که منظورشان صرف روایت نیست بلکه راوی ای که بفهمد، اگر تعارضی دارد حلش کند، عام خاص و این انسان مجتهد است و ثانیاً آن شأنی که فرمودند: حجتی علیکم، این لایق یک مقلد است که در دفتر یک آقای نشسته و نقل فتوا می‌کند؛ او را که نمی‌گویند حجت امام معصوم. روایت دیگری هست از امام حسین ع که البته سند ندارد. تحف العقول نقل کرده و این مرد بزرگ خدمت بزرگی کرده که روایات خیلی خوب، بحث دار، حساب شده را آورده در تحف ولی سندها را حذف کرده لذا شده است مرسله، قبلاً ما راجع به مراسلات تحف العقول بحث کرده ایم. روایت این است: بأن مجاری الامور قبل از این عبارت تکه‌هایی هست، دیدم برخی یک واو اضافه کرده اند و گفته اند: و ان مجاری الامور در حالی که این اشتباه است بلکه عبارت این است: و ذلك بأن مجاری الامور، اصولاً هرگاه آیه نقل می‌کنید یا حدیث نقل می‌کنید و نمی‌خواهید قبلش را بیاورید آن قسمتی را که می‌خواهید بیاورید اگر با فاء شروع می‌شود یا با واو شروع می‌شود مثلاً می‌توانیم بگوییم ان خفتم شقاق بینهما فابعثوا اما اگر آیه دارد و ان خفتم یا با فاء شروع می‌شود یا با ثم شروع می‌شود آن را بیاورید که باعث نشود بعداً اشتباه رخ بدهد. در این جا همین است که نوشته ام، مجاری امور، مجاری یعنی به جریان انداختن که بشود مصدر میمی؛ اگر این بود که نیاز به جمع بستن نبود و معمولاً مصدر میمی را جمع نمی‌بندند. ممکن است مجاری امور و مجاری احکام یعنی راه‌هایی که بخواهد امور و احکام شرعی جریان پیدا

کند، نظام کار، راه ها، برنامه ریزی ها علی ایدي العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه، یکی از آن ها جریان قضاوت است؛ نمی گوئیم فقط قضاوت را می گوید ولی قضاوت را که می گیرد و بر مقلد صادق نیست بلکه باید یک مجتهد آگاه باشد تا شاملش شود.

دلیل هفتم روایتی است که امام صادق علیه السلام نقل می کنند که امیرالمؤمنین به شریح قاضی می فرمایند: یا شریح قد جلست مجلسا لا یجلسه الا نبی او وصی نبی او شقی، روایت از نظر سند موثق است. مقلد نبی نیست، وصی نبی هم نیست شرایط را نداشته باشد می شود شقی. البته نگویید این روایت مجتهد را هم خارج می کند چون مجتهد هم وصی نبی نیست، این اشکال را پاسخ دادیم و گفتیم وصی نبی شامل عالم هم می شود و عالم هم به نوعی وصی نبی است یا از خارج آن را اضافه کنیم چون قضاوت مجتهد محل بحث نیست و حتما معتبر است. اما امام می خواهند بفرمایند این منصب مناصب جلیل و عزیز و بزرگی است و خیلی باید متوجه باشی که تلغزی. این حدیث اگر شامل قضاوت مجتهد هم نشود که دلیل داریم ولی مقلد را خارج می کند یعنی مقلد را مثل عامی مطلق خارج می کند.

دلیل هشتم از صاحب عروه است. این دلیل یک روایت خاصی نیست. لذا این طور نوشتیم: تمسک به برخی از روایات (سه چهار روایت که در پاورقی آورده ام) مثل این روایت که امیرالمؤمنین فرمودند: پیامبر سه مرتبه فرمودند: اللهم ارحم خلفائی گفتند من خلفائک؟ پیامبر فرمودند: الذین یأتون من بعدی، یروون حدیثی و سنتی بعد از من می آیند تراث من را روایت می کنند فیعلمونها الناس من بعدی بعد هم یاد مردم می دهند. حال این حدیث می گوید خلفای من این افراد هستند، قاضی می خواهد خلیفه ی پیامبر باشد در قضاوت، پیامبر می فرمایند خلیفه ی من این افراد هستند نه هر شخصی یا آن حدیثی که دارد منزلة الفقیه فی هذا الوقت کمنزلة الانبیاء فی بنی اسرائیل، می دانید که یکی از شئون مهم پیامبران قضاوت بوده است از شئون مهم فقها در طول تاریخ هم قضاوت بوده است، قضاوت را فقیه باید بکند لذا آقای صاحب عروه وقتی این ها را نقل می کند می گوید فمقتضی هذه الاخبار عدم جواز التصدی غیر المجتهد للحکم و المرافعة من غیر فرق بین ان یکون من اهل العلم به تعبیر ما فاضل حوزوی باشد، سطح چهار هم گرفته اما مع عدم بلوغه حد الاجتهاد البته اهل علم را اول می گوید مقلد را بعدا می گوید او کان مقلدا لمجتهد جامع للشرائط و یحکم یا به اعتبار این که مقلد مجتهد جامع للشرائط است حکم کند حتی رساله ی مجتهد را هم روبروی خودش بگذارد بمقتضی فتوی ذلك المجتهد بعد اطلاعه علی جمیع ما یتعلق بتلك الواقعة، می فرماید نمی شود. ما فقط داریم نقل می کنیم.

هنوز ادامه دارد.

الحمد لله رب العالمین